

زیجر

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی

سال هشتم / شماره دوم / پیاپی ۱۵ / پاییز - زمستان ۱۴۰۱

چیستی «معرفت‌شناسی» و تمایز آن از

دانش‌های همگن، با تأکید بر مهم‌ترین ثمره آن^۱

محمد خانی^۲

مهدی احمد خانیگی^۳

چکیده

دانش معرفت‌شناسی به سبب غایتی که در پی آن است، از اهمیت بالایی برخوردار است تا جایی که هیچ دانشی از آن بی‌نیاز نیست؛ زیرا معتبر بودن گزاره‌های دیگر علوم، در گرو مسئله ارزش شناخت و معیار صدق است که مهم‌ترین مسئله «معرفت‌شناسی» است. در این مقاله، تمام ابعاد این دانش از جمله پیشینه، موضوع، روش، مسئله، تعریف و غایت را بیان کرده‌ایم و برای معرفی بیشتر آن، با دیگر علوم مرتبط همچون منطق، فلسفه، روانشناسی ادراک، هستی‌شناسی علم و فلسفه علم مقایسه کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که با وجود مشابهت‌هایی که بین این علوم و معرفت‌شناسی وجود دارد، تداخلی بین آن‌ها اتفاق نمی‌افتد. همچنین مشخص شد که ملاک صدق گزاره‌ها، که مهم‌ترین ثمره این دانش است، ارجاع با واسطه یا بی‌واسطه معلومات به علم حضوری است.

کلیدواژه‌ها: معرفت‌شناسی، حضوری، معیار صدق، ارزش شناخت.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۷/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۸

۲. (نویسنده مسئول) دانش‌پژوه سطح چهار حوزه علمیه قم (m.khanii1369@gmail.com)

۳. استادیار گروه فلسفه موسسه آموزشی پژوهش امام خمینی* (12beigy@gmail.com)

۱. مقدمه

انسان معاصر با پرسش‌های زیادی در حوزه‌های گوناگون مواجه است؛ پیچیده‌ترین و دشوارترین آن‌ها به حوزه شناخت و معرفت تعلق دارد که مجوز آغاز پژوهش در سایر حوزه‌ها، در گرو حل مسائل مربوط به آن است. هنگام تحقیق در مورد یک مسئله، با این پیش‌فرض شروع می‌کنیم که کسب «معرفت معتبر درباره نتیجه تحقیق» امکان‌پذیر است و روش و منابع و ابزارهای کارآمدی برای آن وجود دارد، ولی اگر بخواهیم بحث بنیادی داشته باشیم، پیش از هر چیز باید درباره همین «پیش‌فرض‌ها» سخن بگوییم؛ خیلی از پیش‌فرض‌های یک محقق دقیقاً جزو مسائل اصلی حوزه معرفت است. اگر باید جهان را شناخت، قبل از آن باید «شناختن» را شناخت و بررسی کرد که آیا اساساً قادر به شناختن هستیم یا خیر؟ آیا شناخت صحیح و معتبر و یقینی ممکن است یا خیر؟ اساساً ملاک شناخت معتبر چیست؟ از کجا مطمئن شویم که جهان خارج را آن‌گونه که هست می‌شناسیم؟ پاسخ این دست از سؤالات را باید در دانشی جست‌وجو کرد که اصطلاحاً آن را «معرفت‌شناسی» می‌نامند.^۱ معرفت‌شناسان در ابتدای کتب معرفت‌شناسی قبل از ورود به مسائل آن به صورت اجمالی آن را معرفی می‌کنند، ولی لازم است در یک مقاله مستقل به تمام ابعاد آن پرداخته شود تا ضمن معرفی آن، اهمیت و ضرورتش به خوبی روشن شود. پس می‌توان گفت مسئله اصلی این مقاله این است که «دانش معرفت‌شناسی» چیست و چه ثمره‌ای دارد؟ ما ضمن اشاره به پیشینه این دانش؛ موضوع، روش و غایت آن را بیان می‌کنیم و پس از نشان دادن مهم‌ترین ثمره آن، به بررسی تمایز و رابطه آن با دانش‌های همگون و مرتبط می‌پردازیم.

۲. پیشینه معرفت‌شناسی

اگرچه معرفت‌شناسی به‌عنوان رشته‌ای مستقل از علوم فلسفی و به‌صورت مدوّن، سابقه طولانی در تاریخ علم ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۵: ۶۸)، مهم‌ترین مسئله آن، یعنی ارزش و اعتبار معرفت، از زمان پیدایش فلسفه به‌صورت پراکنده در ضمن دیگر مباحث مورد بحث و گفت‌وگو بوده است؛ از باب نمونه، مسئله «راه‌ها و ابزارهای معرفت بشری»، که یکی از مهم‌ترین مباحث معرفت‌شناسی است، پیش از سقراط نیز مطرح بوده است (حسین‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۸). عموم فیلسوفان مسلمان در معرفت‌شناسی رویکرد قدما را پذیرفته‌اند و با اتکا به بدیهیات اولیه، وجود معرفت یقینی و مطابق با واقع را امری مسلم تلقی کرده‌اند (حسین‌زاده، ۱۳۹۶: ۴۰). برخلاف شکاکان که پس از مواجهه با چند امر دچار شک و

۱. نام‌های دیگر این دانش عبارت است از «نظریه المعرفة»، «شناخت‌شناسی»، «تئوری شناخت» (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۳۱۲/۲).

تردید شده‌اند و از اساس کشف واقع خارجی را انکار کرده‌اند.^۱ شک و تردید در اصل توانایی تحصیل معرفت به واقع، محور اصلی مباحث در فلسفه غرب را از «هستی‌شناسی» به «شناخت‌شناسی» تبدیل کرد و زمینه‌های تغییر جهت‌گیری فکری آنان از عین به ذهن پدید آمد (فتحی‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۳). نخستین تحقیقات مستقل در خصوص مسئله شناخت را لایب‌نیتز و جان لاک انجام دادند و به این ترتیب، دانش معرفت‌شناسی، به‌عنوان شاخه‌ای مجزا از علوم فلسفی شکل گرفت (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۱/۱۴۷). از میان دانشمندان معاصر علامه طباطبایی پرچم‌دار این مباحث بوده و مستقلاً در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم به آن‌ها پرداخته‌اند (معلمی، ۱۳۹۰: ۵۳).

۳. موضوع معرفت‌شناسی

وجود امری که همه مسائل یک علم را حول محور خودش جمع کند و موجب امتیاز و جدایی آن از سایر علوم شود ضروری است؛ به این امر اصطلاحاً «موضوع علم» گفته می‌شود. موضوع هر علمی امری است که در آن علم از ویژگی‌ها و احوال او صحبت می‌شود و قضایای مربوط به او حل می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۲۰/۱). آن چیزی که در دانش معرفت‌شناسی از آن گفت‌وگو می‌شود و درمورد خصوصیات آن بحث می‌شود، خود علم و ادراک است. توضیح اینکه، شناخت انسان چنان‌که به فاعل شناسا و عالم محتاج است، نیازمند شخص یا امری است که شناخته شود و مدرک نسبت به آن علم پیدا کند؛ پس در فرایند آگاهی‌یابی، علاوه بر عالم، معلوم هم ضروری است و بدون آن حقیقت علم و ادراک محقق نمی‌شود. امور مختلفی متعلق علم انسان واقع می‌شوند. به عبارتی، دایره معلومات انسان بسیار گسترده است و از این رو دانش‌ها و رشته‌های گوناگونی شکل گرفته است که هر یک راجع به موضوعی اطلاعاتی به ما می‌دهند. در تمامی این رشته‌ها و دانش‌ها از اموری بحث می‌کنند که واقعیتی غیر از خود علم و ادراک است، اما در معرفت‌شناسی درباره خود علم بحث و گفت‌وگو می‌شود و جوانب مختلف آن بررسی می‌گردد^۲ (رضایی، شریفی، ۱۳۸۶: ۲۴). پس می‌توان معرفت‌شناسی را چنین تعریف کرد: معرفت‌شناسی دانشی است که از خود علم و ادراک بحث می‌کند.^۳

۴. روش معرفت‌شناسی

روش این دانش، عقلی - تحلیلی است؛ البته روش عقلی اعم از تحلیل‌های عقلی در ناحیه علوم

۱. از جمله عوامل و مناشی شک عبارت‌اند از: خطاهای حس و ناتوانی آن در کشف واقعیات خارجی و ویژگی‌های خارج؛ مشاهده اختلاف دانشمندان در مسائل علمی؛ ارائه استدلال‌های متناقض از سوی علما؛ رشد روزافزون اندیشیدن در فرهنگ و تمدن (معلمی، ۱۳۸۸: ۲۴؛ دادجو، ۱۳۹۵: ۱۶۶).

۲. در ادامه مباحث، مسائل معرفت‌شناسی روشن می‌شود.

۳. این تعریف، تعریف به موضوع است. در ادامه «معرفت‌شناسی» را از جنبه‌های دیگر معرفی می‌کنیم.

حصولی و مطالعه علوم حضوری است. استفاده از مشاهده و تجربه درونی و حضوری در پیشبرد مباحث معرفت‌شناسی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و از طرفی برای روشن شدن منشأ مسائل معرفت‌شناسی و تحولات آن، روش تاریخی - تحلیلی نیز مدنظر است (معلمی، ۱۳۹۰: ۱۸).

۵. غایت معرفت‌شناسی

غایت هر علمی، میزان اهمیت و ضرورت تحصیل آن علم را نشان می‌دهد و علت غایی و انگیزه از تحصیل علم، وصول به غایت و هدف آن علم است که با توجه به هدف، مفید بودن و درجه اهمیت آن را می‌توان تشخیص داد؛ لذا توجه به غایت هر علمی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، خصوصاً اینکه در لسان ادعیه به پرهیز از علم بی‌فایده تأکید شده است: «اللهم اعوذ بک من علم لاینفع» (قمی، ۱۳۸۹: ۱۵). هدف اصلی از مباحث معرفت‌شناسی ارزش‌گذاری معرفت‌ها و مشخص کردن درجه اعتبار هر یک از آن‌ها به‌نحو کلی^۱ است و مابقی مباحث از جمله تقسیم علوم جزو مباحث مقدماتی است. به عبارتی، دانش معرفت‌شناسی درصدد بیان این است که کدام‌یک از شناخت‌های انسان درست و معتبر است و واقعیت را چنان‌که هست به ما می‌شناسانند و کدام‌یک نادرست و نامعتبر است و تصویری نادرست از واقع بازگو می‌کند (رضایی، ۱۳۸۶: ۲۵). پس می‌توان گفت: هدف اصلی این دانش، نخست ارائه راه‌هایی برای کسب معرفت یقینی و سپس بیان معیاری جهت اثبات مطابق با واقع بودن آن است (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۳۱۴/۲).

۶. اهمیت و ضرورت معرفت‌شناسی

بعد از بیان غایت، اهمیت و ضرورت معرفت‌شناسی نیز روشن شد. انسان علوم و معارف بسیار زیاد و متنوعی دارد که با آن‌ها می‌خواهد جهان خارج را بشناسد و منزلت آن‌ها همچون آینه‌ای است که نمایانگر خارج است؛ لذا مطابقت و عدم مطابقت معلومات با واقع به اندازه بود و نبود علم اهمیت دارد (مصباح، ۱۳۹۸: ۲۹). کسی که انبوهی از معرفت‌ها دارد که هیچ یک اعتبار و ارزش معرفت‌شناسی ندارند، گویی معرفتی ندارد. در زندگی روزمره، کسی که برای رسیدن به مقصد، نشانی‌های متعدد اما بی‌اعتباری دارد با کسی که برای رسیدن به مقصدش نشانی‌ای ندارد، مساوی است یا شخصی که بیماری سختی دارد و خوردن دارو و مقدار آن در بهبود یا تشدید بیماری‌اش اهمیت بسزایی دارد، اگر نسخه‌های متعددی داشته باشد که معتبر نباشند با کسی که هیچ نسخه‌ای ندارد به لحاظ نتیجه یکی‌اند. پس مشخص کردن درجه اعتبار هر معلومی به‌نحو کلی از ارزش و

۱. مراد از قید «کلی» این است که معرفت‌شناسی با معلومات تک‌تک اشخاص کار ندارد. معرفت‌شناسی می‌گوید مثلاً محسوسات از این درجه اعتبار برخوردارند یا میزان درجه اعتبار بدیهیات اولیه چه مقدار است یا واقع‌نمایی علوم حضوری چگونه و به چه میزان است.

اهمیت بالایی برخوردار است و این برعهده معرفت‌شناسی است. معرفت‌شناسی با ارائه گزاره‌های پایه و یقینی سد راه شکاکیت و شک‌گرایی می‌شود و انسان را از ورطه شک‌گرایی خارج می‌کند.

۷. مبادی معرفت‌شناسی

از نکات مطرح در «موضوع معرفت‌شناسی» مشخص شد که هر علمی مجموعه‌ای از مسائل است که حول محور امر مشخص، یعنی موضوع خودش، بحث می‌کند؛ لذا قبل از ورود به حل مسائل هر علمی، به شناخت‌های قبلی مانند شناخت موضوع، پذیرش وجود موضوع و اصولی که بتوان مسائل را اثبات کرد، نیاز داریم. به این گونه مطالب اصطلاحاً «مبادی علوم» گفته می‌شود که دو قسم‌اند: «مبادی تصویری» و «مبادی تصدیقیه» (مصباح یزدی، ۱۳۸۷: ۸۷/۱). خود مبادی تصدیقیه به دو نوع «اصول متعارفه» و «اصول موضوعه» تقسیم می‌شوند؛ اصول متعارفه و موضوعه هر دو از این جهت مشترک‌اند که یک یا چند اصلی‌اند که دلایل و براهین آن علم بر روی آن بنا شده است و از این جهت تفاوت دارند که «اصول متعارفه» اصول بدیهی و انکارناشدنی‌اند. برخلاف «اصول موضوعه» که بدیهی نیستند و باید در علمی دیگر به اثبات برسند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۲۳/۲). معرفت‌شناسی به هیچ مبدأ تصویری و اصل موضوعی مبتنی نیست؛ زیرا برای ورود به مباحث این دانش به هیچ مفهومی غیر از علم، که بدیهی و روشن است، محتاج نیستیم. مسائل این دانش براساس بدیهیات اولیه همچون اصل تناقض تبیین می‌شود و اگرچه در «وجود علم» و «امکان معرفت» تردید کرده‌اند، ولی این تردید با اندک توجهی برطرف شده، وجودش تصدیق می‌شود. نتیجه اینکه معرفت‌شناسی هیچ مبدأ تصدیقی (اصل موضوعی) نیز ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۷: ۱۵۸/۱)؛ هرچند بر چندین گزاره مبتنی است که جزو اصول متعارفه‌اند، مثل «واقعیتی هست»، «انسان واقعیت دارد»، «انسان درباره خود و اصل واقعیت اندیشه می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۶۸).

۸. مسئله معرفت‌شناسی

مسائل هر علمی مجموعه قضایایی‌اند که ویژگی‌ها و احوال موضوع را بررسی می‌کنند. در دانش معرفت‌شناسی مسائلی از این دست بررسی می‌شوند: آیا همه شناخت‌های انسان صحیح و مطابق واقع است؟ ویژگی معرفت صحیح چیست و چگونه می‌توان آن را از معرفت نامعتبر تمییز داد؟ رابطه معرفت‌های انسان با یکدیگر چگونه است؟ آیا برخی، برخی دیگر را مدلل می‌کنند، ولی خود از موجه شدن توسط غیر بی‌نیازند؟ ملاک معرفت‌های بدیهی و پایه چیست و چگونه با آن‌ها دیگر معرفت‌ها توجیه می‌شوند؟

۹. تعریف معرفت‌شناسی

از جهات مختلفی می‌توان یک علم را معرفی کرد و تفاوت تعریف‌ها نیز به سبب همین جهات گوناگون است. نمونه‌ای از تعریف‌ها از این قرارند: معرفت‌شناسی دانشی است که معرفت‌های انسان را بررسی می‌کند و مسائلی همچون مطابقت علم با واقع، گستره و سعه نوری عقل در حکایتگری علم و ... در آن مطرح می‌شود (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۳۲۰/۲). معرفت‌شناسی آن شاخه‌ای از فلسفه است که به ارزشیابی معرفت بشری، حدود، مبانی و ابزار، مبادی دور و نزدیک آن و میزان اعتماد به آن و ... می‌پردازد (معلمی، ۱۳۹۰: ۱۵). معرفت‌شناسی دانشی است که درباره مسائلی همچون چیستی معرفت‌های انسان، منابع یا راه‌های دستیابی به آن‌ها، اقسام و ارزشیابی انواع آن‌ها و تعیین معیار صدق و کذبشان بحث می‌کند (حسین‌زاده، ۱۳۹۶: ۳۲).

با توجه به مؤلفه‌های موضوع، غایت، روش و مسئله معرفت‌شناسی، از زاویه‌های مختلفی می‌توان این دانش را تعریف کرد، ولی تعریف جامع این است: معرفت‌شناسی دانشی است که شناخت‌های انسان را به روش عقلی - تحلیلی بررسی می‌کند و علاوه بر انواع شناخت، درستی و نادرستی آن‌ها و معیار صحت آن‌ها را نیز ذکر می‌کند.

۱۰. اقسام معرفت‌شناسی

از تعریف معرفت‌شناسی و موضوع آن معلوم شد که این دانش از خود علم و معرفت بحث می‌کند. با توجه به سعه و ضیق قلمرو مطالعه معرفت، معرفت‌شناسی به دو قسم مطلق و مقید تقسیم می‌شود. در معرفت‌شناسی مطلق و عام، معرفت‌ها و شناخت‌های عام بررسی می‌شوند که مختص حوزه خاصی نیستند و همه شناخت‌ها و معلومات را دربرمی‌گیرند. در معرفت‌شناسی مقید یا مضاف یا خاص، معرفت‌ها و شناخت‌ها مربوط به یک حوزه خاص‌اند، مانند قلمرو دین، علم تجربی، اخلاق، عرفان و ... (ابولقاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۳۴).

۱۱. ثمره معرفت‌شناسی

انسان‌ها با هدف کشف واقع دست به علم‌آموزی می‌زنند و بهره بردن از معلومات در صورتی ممکن است که معتبر باشند. به عبارتی، ثمره علوم در صورتی فعلیت می‌یابد که معتبر باشند و قبل از این گفته شد که غایت و هدف معرفت‌شناسی بیان معیار صدق است؛ یعنی در این دانش روشن می‌شود که چه معلومی مطابق با واقع و صادق است و چه معلومی از چنین ویژگی برخوردار نیست؛ پس ثمره

۱. مثلاً در معرفت‌شناسی اخلاق به مسائلی از این دست می‌پردازند: آیا گزاره‌های اخلاقی صادق داریم؟ چگونه می‌توان گزاره‌های اخلاقی را توجیه و صدقشان را اثبات کرد؟ گزاره‌های اخلاقی ثابت‌اند یا نسبی؟ (ابولقاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۳۴).

معرفت‌شناسی در واقع به ثمر رسیدن علوم دیگر است. حال سؤال این است که چگونه می‌توان معرفت‌های صادق را از کاذب تشخیص داد؟ از این مسئله به اختصار به «معیار صدق» یا «ارزش شناخت» تعبیر می‌کنند. ما پس از ذکر دو مقدمه وارد تبیین مسئله ارزش شناخت می‌شویم.

۱-۱۱. مقدمه اول: تقسیمات علم

معلومات بشری در یک تقسیم به حضوری و حصولی و خود حصولی به تصور و تصدیق و سپس به بدیهی و نظری تقسیم می‌شود. در علم حضوری، عین حقیقت معلوم بدون واسطه نزد عالم حاضر است، مثل علم ما به حالات درونی خودمان همچون درد و غم و شادی. در علم حصولی، وجود خارجی معلوم از عالم، غایب است و آگاهی عالم از آن، تنها از طریق صورتی است که نمایانگر آن است (فناپی اشکوری، ۱۳۸۸: ۲۵). به عبارتی، معرفت بدون واسطه مفاهیم و صور ذهنی را حضوری و معرفت با واسطه مفاهیم و صور را حصولی می‌گویند.

علم تصویری ادراکی از یک شیء در ذهن است که هیچ‌گونه حکم و قضاوتی در مورد آن نداشته باشیم، مثل علم ما به تصور «خورشید» یا «راستی». در علم تصدیقی ذهن ما به وجود یا عدم نسبتی میان اشیا حکم می‌کند و حالت قضایی دارد، مثل «خورشید نوردهنده است» و «راستی خوب است». علم بدیهی نیاز به کسب و نظر، یعنی فکر، ندارد و علم نظری، برخلاف بدیهی، محتاج کسب و نظر، یعنی فکر، است. به عبارتی، بدیهی معلومی است که خودبه‌خود معلوم است، اما نظری معلومی است که خودبه‌خود معلوم نیست، بلکه باید به وسیله شیء یا اشیا دیگر معلوم شود (شهید مطهری، ۱۳۸۵: ۳۳).

۲-۱۱. مقدمه دوم: محمل صدق و کذب

از آنجا که تقابل صدق و کذب (مطابقت و عدم مطابقت) از نوع تقابل ملکه و عدم ملکه است، در جایی که خطا متصور نیست، صدق و کذب و به تبع معیار صدق (مسئله ارزش شناخت) نیز مطرح نیست. مسئله خطا در جایی مطرح است که اولاً معلوم مدعی کشف واقعیت و حکایتگری از امری باشد، ثانیاً خود واقعیت عینی نزد عالم حاضر نباشد و علم به معلوم از طریق واسطه مفهومی باشد تا در فرض مطابقت و عدم مطابقت صورت علمی با صورت عینی، صحت و کذب معنا پیدا کند؛ پس محمل صدق و کذب (خطا و صواب) در فرض دوگانگی و اثنبیت است و در جایی که دوگانگی و اثنبیت منتفی است، مطابقت و عدم مطابقت و در نتیجه صواب و خطا هم منتفی است. اصطلاحاً به صورت علمی «معلوم بالذات» و به صورت عینی «معلوم بالعرض» اطلاق می‌شود. معلوم بالذات اولاً و بالذات و در وهله اول متعلق علم واقع می‌شود و همین صورت ذهنی و علمی است و انسان به واسطه

آن به خارج و محکی‌اش علم پیدا می‌کند؛ پس مراد از اینکه شیء خارجی معلوم بالعرض است این است که به تبع صورت علمی متعلق علم انسان قرار می‌گیرد. شایان ذکر است که نباید معلوم بالذات و بالعرض را با مقصود بالذات و بالعرض خلط کرد؛ آن چیزی که مقصود اولیه انسان از علم و ادراک است، همان معلوم شدن شیء خارجی است و صورت ذهنی صرفاً واسطه و طریق وصول به شیء خارجی است و در حکم آینه برای نمایاندن آن شیء خارجی است. نتیجه اینکه صورت علمی در عین اینکه معلوم بالذات است، مقصود بالعرض است و شیء خارجی با وجود اینکه معلوم بالعرض است، مقصود بالذات است (فناپی اشکوری، ۱۳۸۸: ۱۲۶).

۱۱-۳. بررسی ارزش شناخت

۱۱-۳-۱. ارزش شناخت در علوم حضوری و حصولی تصویری

با توجه به آنچه از حقیقت معلومات حضوری گفته شد روشن شد که شاخصه علم حضوری به «حضور خود واقعیت نزد عالم» است و عالم بدون هیچ واسطه مفهومی^۱ به معلوم دسترسی دارد و این یعنی دوگانگی و اثبیت در این علم منتفی است. به بیان منطقی می‌توان گفت: صدق و کذب فرع مطابقت و عدم مطابقت است و مطابقت و عدم مطابقت فرع دوگانگی و اثبیت است؛ پس صدق و کذب فرع دوگانگی و اثبیت است. در علم حضوری دوگانگی و اثبیت منتفی است؛ پس در علم حضوری صدق و کذب منتفی است.

نتیجه اینکه خطا در علم حضوری بی‌معناست^۲ و سلب خطا از علم حضوری، از باب سالبه به انتفاء موضوع است. در نتیجه، علم حضوری از جهت معرفت‌شناسی ارزش و اعتبار کامل دارد. مسئله «ارزش شناخت» اساساً در مورد معلومات تصویری مطرح نیست؛ زیرا تصورات حکایتی از واقع و به تبع قضاوتی در مورد آن ندارند تا مسئله میزان واقع‌نمایی طرح شود؛ لذا تصورات، اعم از بدیهی و نظری، نیز از مسئله ارزش شناخت خارج‌اند.

۱. تقیید واسطه به «مفهومی» از این روست که علوم حضوری تنها واسطه در ادراک و اثبات ندارند، نه اینکه هیچ واسطه‌ای نداشته باشند؛ پس علوم حضوری از آن جهت که واجب بالذات نیستند، واسطه در ثبوت و ایجاد دارند (مصباح، ۱۳۹۸: ۵۰).

۲. اگر خطا بی‌معناست، طبیعتاً صدق هم بی‌معناست؛ پس چگونه گفته می‌شود که علوم حضوری صادق و مطابق با واقع است؟ پاسخ این است که اگر صدق را مطلق عدم کذب معنا کنیم، به نحو سلب و ایجاب، اطلاق صدق به معلومات حضوری بدون اشکال است؛ لذا مراد از صادق بودن علوم حضوری صرفاً این است که خلاف واقع نیست. (فناپی اشکوری، ۱۳۸۸: ۱۲۷). با وجود این، شبهاتی درباره خطاناپذیری علم حضوری طرح شده و مثال‌های نقضی برای آن ذکر شده است. برای اطلاع از مجموع شبهات و پاسخ به آن‌ها رک. (رضایی، مرتضی، ۱۳۸۶: فصل ششم؛ مصباح، ۱۳۹۸: ۵۷).

۲-۳-۱۱. ارزش شناخت در معلومات نظری

تصدیق نظری معلومی است که محتاج کسب و نظر، یعنی فکر، است و فکر در بخش تصدیقات همان استدلال است؛ پس برای اذعان به یک گزاره نظری باید استدلال اقامه کرد و هر استدلالی متشکل از مقدماتی است که اگر یکی یا هر دو، خود نیز نظری باشند، باید به واسطه استدلال دیگر مدلل شوند تا به گزاره‌ای برسد که محتاج به فکر (استدلال) نباشد و آلا مستلزم تسلسل باطل خواهد بود (الحیدری، ۱۳۸۷: ۴۷۳). پس ملاک تصدیق گزاره‌های نظری، مقدمات پایه و بدیهی است که در فرض صدق آن‌ها گزاره‌های نظری نیز صادق خواهد بود. از این مبنا در توجیه گزاره‌های نظری، به ارجاع نظریات به بدیهی یا مبنایگروی تعبیر می‌شود (حسین‌زاده، ۱۳۹۶: ۲۷۵). بنابراین ارزش واقع‌نمایی گزاره‌های نظری وابسته به ارزش بدیهیات است که در ادامه به «معیار صدق» آن‌ها می‌پردازیم.

۳-۳-۱۱. ارزش شناخت در معلومات بدیهی

معلوم شد که از میان انبوهی از معلومات انسان، معلومات حضوری از ارزش کامل و معتبری برخوردارند و معلومات حصولی تصویری، اعم از بدیهی و نظری، خارج از مسئله ارزش شناخت‌اند و صدق گزاره‌های نظری در گرو صدق گزاره‌های پایه، یعنی بدیهیات، است. اکنون سؤال این است که ملاک صدق خود بدیهیات چیست؟ بدیهیات به چه دلیل صادق و مطابق با واقع‌اند. واضح است که اگر ارزش شناخت گزاره‌های بدیهی مشخص نشود، اعتبار گزاره‌های نظری نیز نامعلوم خواهد ماند؛ لذا نقطه اصلی مسئله ارزش شناخت «تبیین ملاک صدق بدیهیات» است. پاسخ اجمالی سؤال ذکر شده این است که بدیهیات به سبب ارجاع به علم حضوری از اعتبار کاملی برخوردارند؛ چراکه قبلاً گفته شد که علوم حضوری از جهت معرفت‌شناسی کاملاً معتبرند؛ پس احراز صحت و مطابق با واقع بودن بدیهیات به سبب ارجاع به علم حضوری است. در ادامه به تبیین این امر می‌پردازیم و در نهایت با تطبیق یک نمونه از ارجاع نظری به بدیهی، کیفیت ارجاع را نشان می‌دهیم.

- تبیین کیفیت ارجاع بدیهیات به علم حضوری

طبق تعریف بدیهیات روشن شد که تصدیق بدیهی تصدیقی است که وابسته به هیچ تصدیق دیگر نباشد^۱ و از میان بدیهیات معروف، یعنی اولیات، وجدانیات، محسوسات، تجربیات، حدسیات و

۱. تعریف بدیهی عبارت بود از اینکه محتاج کسب و نظر نباشد و کسب و نظر در بخش تصدیقات عبارت است از استدلال؛ پس تعریف دقیق تصدیق بدیهی عبارت است از تصدیقی که بر هیچ تصدیق دیگر مبتنی نباشد. شایان ذکر است که تصدیق بدیهی آنی نیست که مبتنی بر هیچ چیزی نباشد؛ چون هر قضیه حداقل بر تصور موضوع و محمول و نسبت بین این دو مبتنی است و لذا وابستگی به تصور طرفین مانع بدیهی بودن نیست و ملاک بدیهی بودن عدم وابستگی به تصدیق دیگر است.

فطریات، تنها اولیات و وجدانیات از این ویژگی برخوردارند و بقیه اگرچه به حسب ظاهر در اذعان و حکم نیازمند تصدیق دیگری نیستند، در واقع به صورت پنهان مبتنی بر تصدیق دیگری اند. فطریات قضایایی اند که اگرچه بدیهی تلقی شدند، دارای قیاس خفی اند (الحیدری، ۱۳۸۷: ۴۸۶). محسوسات و تجربیات نیز بدون استدلال قابل تصدیق نیستند (حسین زاده، ۱۳۹۶: ۷۲). حدسیات نیز جاری مجرای تجربیات اند (الحیدری، ۱۳۸۷: ۴۸۵). گزاره اولی گزاره‌ای است که صرف تصور درست از دو طرف آن و نسبت میان آن دو، برای تصدیق کافی است (حلی، ۱۳۸۸: ۳۱۰). در وجدانیات نیز علاوه بر تصور موضوع و محمول و نسبت قضیه، تنها به یک علم حضوری مرتبط با قضیه احتیاج است؛ مثلاً در «من هستم» علاوه بر تصور «من» و «بودن» و «رابطه این دو»، به «علم حضوری به خود» نیز نیاز است یا در «من شاد هستم» به بیش از تصور «من» و «مفهوم شادی» و «نسبت این دو» و «علم حضوری به شادی خودم» به هیچ تصدیق دیگری نیاز نیست (مصباح، ۱۳۹۸: ۹۴). اما چگونه این دو تصدیق (اولیات و وجدانیات) به علم حضوری یافت می‌شوند؟ اگر بتوانیم اشراف حضوری بر معلوم را در این دو دسته قضایا نشان دهیم، توانسته‌ایم این دو را به علم حضوری ارجاع بدهیم؛ معنای ارجاع این است که با وجود حصولی بودن و امکان مطابقت و عدم مطابقت با واقع در آن‌ها، از علوم حضوری برمی‌خیزند. از باب مقدمه باید این را بگوییم که معلومات حضوری در علم به خود و حالات درونی مثل درد و غم و شادی و ... منحصر نیست، بلکه علم به «خود صور ذهنی»، یعنی علم به «خود مفاهیم»، نیز از مصادیق علم حضوری است (حسین زاده، ۱۳۹۴: ۲۵۶). توضیح اینکه علم ما به کوه خارجی از طریق مفهوم و صورت ذهنی کوه است، ولی علم به خود مفهوم کوه با واسطه هیچ مفهومی نیست؛^۱ حال می‌گوییم اولیات از جمله قضایایی اند که برای تصدیق آن‌ها به بیش از تصور موضوع و محمول و نسبت بین آن دو نیاز نیست، در واقع بدیهیات اولی تصدیق‌هایی اند که از رابطه مفاهیم ذهنی حکایت می‌کنند؛ یعنی علاوه بر علم حضوری بر موضوع و محمول، به رابطه این دو نیز علم حضوری داریم و پس از داشتن این علم حضوری می‌توانیم در قالب یک گزاره از آن گزارش دهیم؛ مثلاً علم حضوری به کل و جزء داریم و با داشتن مفهوم بزرگ‌تر بودن، مستقیماً تصدیق می‌کنیم که کل بزرگتر از جزء است. در وجدانیات هم دقیقاً به همین منوال است، با این تفاوت که در این دسته از بدیهیات علاوه بر اشراف حضوری بر خود مفاهیم و رابطه آن‌ها، به یافتن حضوری از آن چیزی که درصدد گزارش آنیم نیز نیازمندیم که توضیحش گذشت (مصباح، ۱۳۹۸: ۹۳). پس اگرچه درباره تصدیق‌های بدیهی فرض مطابقت و عدم مطابقت قابل طرح است، مطابقت آن‌ها را با علم حضوری می‌یابیم و برای احراز مطابقت به هیچ چیز دیگری محتاج نیستیم.

۱. علاوه بر اینکه این یافتن وجدانی و شهودی است، استدلال عبارت است از اینکه اگر هر مفهومی را با مفهوم دیگر بشناسیم، سلسله بی‌نهایتی از مفاهیم خواهیم داشت و هیچ‌گاه ادراک حاصل نخواهد داشت (فنائی اشکوری: ۷۱).

- برهان صدیقین نمونه‌ای از میناگری

برهان صدیقین یکی از ادله عقلی اثبات وجود واجب‌الوجود است که بر بدیهیات مبتنی است و از آن‌ها استنتاج شده است؛ لذا ذکر آن برای تطبیق نظر میناگری، که موجه گزاره‌های نظری است، مفید است.

مدعا: واجب‌الوجود موجود است (گزاره نظری)

استدلال:

۱. موجودی است (بدیهی)؛

۲. هر موجودی یا ضروری‌الوجود است یا ضروری‌الوجود نیست (بدیهی است؛ زیرا از مصادیق اصل تناقض است^۱)؛

۳. پس هر موجودی که هست یا ضروری‌الوجود است یا ضروری‌الوجود نیست (نتیجه دو مقدمه قبلی که براساس قیاس شکل اول^۲ است)؛

۴. اگر موجودی که هست ضروری‌الوجود است، پس مدعای ما ثابت می‌شود؛

۵. اگر موجودی که هست، ضروری‌الوجود نیست، قطعاً ممکن‌الوجود است (بدیهی است؛ زیرا فرض ممتنع بودن برای شیء موجود، محال است، پس اگر وجود برایش ضرورت نداشته باشد ضرورتاً وجودش امکانی است)؛

۶. هر ممکن‌الوجودی علتی دارد (این گزاره همان اصل علیت است که بدیهی است؛ زیرا ممکن‌الوجود چیزی است که خودبه‌خود موجود نیست و الا واجب‌الوجود می‌شد، پس اینکه ممکن‌الوجود علتی نداشته باشد، به این معناست که در عین حال که خودبه‌خود موجود نیست، خودبه‌خود موجود شود و این تناقض است)؛

۷. علت ممکن‌الوجود یا واجب‌الوجود است یا در سلسله علّی - معلولی به واجب منتهی می‌شود (زیرا در غیر این صورت مستلزم تناقض است، چون منجر به دور یا تسلسل می‌شود که هر دو به جهت تناقض باطل‌اند)؛

۸. واجب‌الوجود موجود است (رضایی، ۱۳۸۶: ۱۹۰-۱۹۳).

۱۲. معرفت‌شناسی و دانش‌های همگون

معرفی یک دانش از دو جنبه اثباتی و سلبی است؛ در جهت اثباتی به مجموعه ویژگی‌های آن علم اشاره می‌شود که نشان از دارایی اوست، مثل موضوع، روش، غایت و ثمره، اما در جهت سلبی سعی می‌شود

۱. قضیه استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین را به اختصار اصل تناقض می‌گویند.

۲. شکل اول نیز به علم حضوری ارجاع پیدا می‌کند. برای تفصیل مطلب رک. (مصباح، ۱۳۹۸: ۹۷).

به اموری پرداخته شود که به سبب آن‌ها از سایر علوم تمایز پیدا می‌کند؛ لذا به دلیل نقش پررنگ تفکیک علوم در شناسایی و شناساندن یک علم، در ادامه به مقایسه معرفت‌شناسی با سایر علوم مرتبط می‌پردازیم.^۱

۱-۱۲. هستی‌شناسی علم و معرفت‌شناسی

در هستی‌شناسی علم، که محور بحث همچون معرفت‌شناسی، خود علم است، به مباحثی همچون اصل وجود علم، تقسیم به ذهنی و خارجی، کیفیت ارتباط علم و عالم، بیان حقیقت علم (مجرد یا مادی بودنش) و ... پرداخته می‌شود؛ در حالی که در معرفت‌شناسی از ارزش شناخت و امکان آن و کیفیت ارتباط آن با معلوم و مقدار ارائه آن از واقع و معیار ثبوتی و اثباتی صدق و کذب گزاره‌ها بحث می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۴: ۵۸). به عبارتی، با وجود اینکه یکی از مسائل فلسفه، شناخت و ادراک است، جهت بحث دانش فلسفه و معرفت‌شناسی از «شناخت» متفاوت است؛ موضوع فلسفه «وجود» است و هر آنچه موجود است از جهت وجودش در آن بحث می‌شود؛ از طرفی صورت ذهنی صرف‌نظر از وجود یا عدم چیزی که از آن حکایت کند (یعنی صرف‌نظر از محکی خارجی) یکی از موجودات هستی به شمار می‌رود. سخن مرحوم ملاصدرا درباره وجود علم چنین است: «یشبه ان یکون العلم من الحقائق التي انيتها عين ماهيتها و مثل تلك الحدود لا يمكن تحديدها»: گویا علم از جمله حقایقی است که وجودش عین ماهیتش است و تعریف این‌گونه امور ممکن نیست (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۲۷۸/۳). لذا از این جهت جزو مسائل فلسفی و هستی‌شناسی قرار می‌گیرد و به سؤالاتی از این دست می‌پردازد: این موجود چگونه موجودی است؟ جوهر است یا عرض؟ اگر عرض است جزو کدام دسته از مقولات عرضی است؟ و ... اما اینکه کدام‌یک از صورت‌های ذهنی، واقع را چنان‌که هست نشان می‌دهد و کدام‌یک از انجام این کار ناتوان است، ربطی به هستی‌شناسی ندارد و بر عهده معرفت‌شناسی است (رضایی، ۱۳۸۶: ۴۱).

۲-۱۲. روان‌شناسی ادراک و معرفت‌شناسی

موضوع «روان‌شناسی ادراک» نیز مانند «معرفت‌شناسی» علم و ادراک است، ولی نگاه این دو به علم و ادراک کاملاً متفاوت است؛ این شاخه از روان‌شناسی به فرایند فهمیدن توجه می‌کند و درصدد پاسخ

۱. معرفت‌شناسی را می‌توان با چندین علم مقایسه کرد؛ از جمله فلسفه علم، علم‌شناسی فلسفی، روان‌شناسی معرفت، جامعه‌شناسی معرفت، منطق، فلسفه، علم النفس، عرفان، فلسفه ذهن و علوم شناختی. ما تنها به دانش‌هایی پرداختیم که مشابهت بیشتری با معرفت‌شناسی دارند و تمایز آن‌ها در شناخت خود «معرفت‌شناسی» تأثیر دارد. برای اطلاع تفصیلی از فرق بین علوم ذکر شده و معرفت‌شناسی رک. (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۳۲۰/۲).

به این دست از سؤالات است: هر یک از حواس پنج‌گانه انسان چه زمانی و با چه شرایطی کار می‌کنند؟ فرایند دقیق هر یک از این‌ها چگونه است؟ ارتباط این حواس با سلسله اعصاب و بخش‌های مختلف مغز چگونه است؟ درک مفاهیم کلی در چه سنی از انسان شروع می‌شود و با چه عواملی تقویت می‌شود؟ به هر حال در این دانش کاری با مطابقت یا عدم مطابقت معلومات با خارج ندارند و ارزش شناخت، یعنی درستی و نادرستی معلومات، از مسائل این دانش نیست. برخلاف معرفت‌شناسی که مسئله اصلی‌اش همین ارزش شناخت است و درصدد تبیین معیاری برای بازشناسی معلومات صادق از کاذب است و اگر سخنی از اقسام علم و کیفیت حصول برخی از علوم زده می‌شود، صرفاً طرح مقدمه است (رضایی، ۱۳۸۶: ۴۳).

۳-۱۲. فلسفه علم و معرفت‌شناسی

از مؤلفه‌های معرفت‌شناسی «فلسفه علم» معلوم می‌شود که قرابت ویژه‌ای بین این دو دانش وجود دارد؛ فلسفه علم، از منظری بالاتر به علم نگاه می‌کند و به بررسی اموری همچون مبانی و پیش‌فرض‌های آن، ارزش و اعتبار معرفت‌شناختی داده‌های آن، روش دستیابی به قوانین علمی، ارزیابی مشکلات فراروی تحقیقات علمی و نحوه برطرف کردن آن‌ها می‌پردازد (حبیبی، ۱۳۹۴: ۴۷). به عبارتی، فلسفه علم در مرتبه‌ای بالاتر از علم قرار دارد و به تحلیل روش‌ها و منطق تبیین علمی می‌پردازد (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۳۲۲). پس فلسفه علم نیز به مطالعه شناخت‌های انسان می‌پردازد، با این تفاوت که فلسفه علم بیشتر به علوم تجربی اختصاص دارد و از این رو، در آن شناخت‌های تجربی بررسی می‌شوند، برخلاف معرفت‌شناسی که مطلق شناخت را مطالعه می‌کند. می‌توان گفت معرفت‌شناسی علوم تجربی، که همان معرفت‌شناسی مضاف است، بخشی از فلسفه علم است (مصباح، ۱۳۹۸: ۳۷).

۴-۱۲. فلسفه و معرفت‌شناسی

با توجه به نکات طرح‌شده در ذیل «هستی‌شناسی علم و معرفت‌شناسی» روشن شد که نه تنها موضوع فلسفه عام است، بلکه جهت بحث در فلسفه با معرفت‌شناسی کاملاً متفاوت است.

۵-۱۲. منطق و معرفت‌شناسی

از میان علوم همگون، منطق شبیه‌ترین دانش به معرفت‌شناسی است؛ زیرا از تعریف آن برمی‌آید که کاملاً با معرفت‌شناسی هم‌سوست: «آلة قانونیة تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی الفکر»: منطق ابزاری است که رعایت قواعد آن ذهن را از خطا در تفکر حفظ می‌کند (الحیدری، ۱۳۷۸: ۱۵). حفاظت از خطا و مصونیت بخشی معرفت، هدف اصلی منطق است؛ لذا تمییز این دو از یکدیگر از

اهمیت بسزایی برخوردار است. سؤال این است که تفاوت این دو دانش در چیست؟ چه عاملی باعث شده به جای یک دانش دو دانش شکل بگیرد، با اینکه موضوع و هدف هر دو یکی است؟ برخی ها این دو دانش را این گونه تفکیک کرده اند: «معرفت شناسی از امکان معرفت و امکان کشف واقع بحث می کند، ولی منطق پس از پاسخ مثبت معرفت شناس، درصدد این است که راه صحیح کشف واقع را نشان دهد و از کیفیت رسیدن به معرفت سخن می گوید» (ابولحسنی، ۱۳۹۲: ۳۳)، ولی این تمایز صحیح نیست؛ زیرا معرفت شناسی منحصر در مسئله امکان شناخت نیست، بلکه تنها یکی از مسائل آن است. مسئله اصلی معرفت شناسی «ارزش شناخت» است که از این نظر با منطق همسوست. همچنین تفکیک این دو به این بیان که «منطق به علم حصولی اختصاص دارد، ولی معرفت شناسی اعم از حصولی و حضوری است یا اینکه منطق از جهت آموزشی مقدم بر معرفت شناسی است، ولی از جهت معرفتی مؤخر از آن است» صحیح نیست؛ زیرا این نوع فرق گذاری و تمایز بین این دو دانش به لحاظ قلمرو و جایگاه است؛ در حالی که شباهت این دو، در موضوع و غرض است و تمایز اصلی باید از این جهت صورت بگیرد.

پاسخ صحیح این است که زاویه دید هر یک از این دو علم به معرفت و نحوه مصونیت بخشی آن ها متفاوت است. منطق می گوید اگر ماده قیاس و صورتان دارای چنان شرایطی باشند نتیجه استدلال درست خواهد بود، اما تعیین اینکه کدام یک از ماده ها درست و یقین آورند و کدام یک ظن آور و کدام یک اساساً گمان آور هم نیستند، بر عهده معرفت شناسی است. به عبارتی دیگر، منطق از این زاویه به معلومات نگاه می کند که چگونه باید آن ها را سامان داد تا توفیق معلوم کردن مجهول تصوری یا تصدیقی دست دهد، ولی معرفت شناسی از این منظر به معلومات می نگرد که تعیین کند کدام یک از آن ها صحیح و دارای ارزش یقینی اند (رضایی، ۱۳۸۶: ۴۰). با این بیان می توان نتیجه گرفت که بحث ماده از منطق جداست و مقصود بالاصاله و وظیفه اصلی منطق مصونیت بخشی در صورت استدلال است. یکی از معاصران به این نتیجه تصریح کرده است:

تأمین قوانین رسیدن به شکل و صورت صحیح و نحوه چینش، شرایط مقدمات و ... همه بر عهده منطق صوری است، اما قوانین مربوط به ماده و جلوگیری از بروز خطا در ماده تفکرات، از معرفت شناسی به دست می آید» (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۳۲۷/۲).

معنای این سخن این است که بخشی از منطق خارج از این علم است و جزو مسائل آن محسوب نمی شود؛ این نکته را می توان با دو شاهد تقویت کرد: اول) تصور اینکه منطق موجود هیچ یک از مباحث دیگر علوم مرتبط همچون فلسفه و معرفت شناسی را نداشته باشد اشتباه است؛ زیرا در گذشته



چیستی «معرفت‌شناسی» و تمایز آن از دانش‌های همگن، با تأکید بر مهم‌ترین ثمره آن

معرفت‌شناسی به صورت مستقل نبوده^۱ و مباحث آن در لابه‌لای کتب منطقی و فلسفی و کلامی مطرح شده است؛^۲ چراکه هر سه علم نیازمند قواعد تأمین ماده صحیح در تفکر بوده‌اند (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۳۲۸/۲؛ دوم) خود منطقیون بحث از ماده یقینی و ظنی و ... و اقسام یقینیات را مقدمه به شمار می‌آوردند: «قبل الدخول فی بحثها [صناعات خمس] واحدة واحدة نذكر من باب المقدمه انواع القضایا المستعمله فی القیاس و اقسامها»: قبل از ورود به بحث صناعات خمس، از باب مقدمه به بررسی انواع قضایایی می‌پردازیم که در قیاس به کار گرفته می‌شوند (الحیدری، ۱۳۸۷: ۴۷۲).

۱۳. جایگاه

بعد از شناخت کامل «معرفت‌شناسی» و تبیین تفاوت‌های آن با سایر رشته‌های مرتبط، باید جایگاه این دانش را معرفی کنیم. برای معرفی جایگاه هر دانشی از جمله «معرفت‌شناسی»، باید بین دو مقام ثبوت و اثبات فرق گذاشت. ثبوت مقام معرفتی یک دانش است و به این معناست که تعیین می‌کنیم که یک دانش در مقایسه با سایر علوم و رشته‌ها از نظر رتبه و درجه، یعنی تقدم و تأخر علمی، چه جایگاهی دارد، اما در مقام اثبات صرفاً از جنبه آموزشی یک علم مورد توجه قرار می‌گیرد.

معرفت‌شناسی به لحاظ معرفتی و مقام ثبوت، بر همه علوم مقدم است؛ زیرا تا نظریه معرفت حل نشود و ثابت نشود که «شناخت یقینی» و «شناخت مطابق با واقع» ممکن است، هر گونه تلاش علمی میسور نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۴: ۵۷). البته برای ورود به مسائل «معرفت‌شناسی» باید سه اصل را پذیرفت: «واقعیتی هست»؛ «انسان واقعیت دارد»؛ «انسان درباره خود و اصل واقعیت اندیشه می‌کند». بدون قبول این سه گزاره، سؤال اصلی معرفت‌شناسی (آیا اندیشه انسان راه به واقع می‌برد) بی‌معناست (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۶۳). پس اگرچه معرفت‌شناسی وابسته به هیچ علمی نیست، مبتنی بر گزاره‌های بدیهی است که از سنخ هستی‌شناسی‌اند.

جایگاه معرفت‌شناسی به لحاظ آموزشی و مقام اثبات نیازمند مقدمات علمی زیادی است؛ لذا مؤخر از برخی علوم عقلی است (جوادی آملی، ۱۳۷۴: ۵۷)؛ مثلاً قواعد منطق و روش تفکر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مقدمات، برای توانمند شدن و ورود به مباحث معرفت‌شناسی ضروری است و به همین دلیل در سیر آموزشی، قبل از معرفت‌شناسی باید منطق تعلیم داده شود (ابولحسنی، ۱۳۹۲: ۳۳).

۱. در اولین بحث این مقاله یعنی قسمت پیشینه به این نکته اشاره شد.

۲. توجه به این نکته از این حیث نیز مهم است که برای اصطیاد نکات معرفت‌شناسی از میراث گذشتگان باید سراغ این سه منبع رفت.

۱-۱۳. شبهه اول

نتیجه بیان مذکور دوری بودن رابطه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است؛ زیرا از سویی ورود به هر علمی از جمله هستی‌شناسی بدون حل مسائل معرفت‌شناسی ممکن نیست و از سویی دیگر، طرح مسائل معرفت‌شناسی بدون قبول سه گزاره مذکور، که از سنخ هستی‌شناسی‌اند، مقدور نیست.

پاسخ: حل مسائل هستی‌شناسی و تصدیق آن‌ها بدون دانش معرفت‌شناسی ممکن نیست، اما معرفت‌شناسی مبتنی بر مسائل هستی‌شناسی نیست، بلکه مبتنی بر گزاره‌های بدیهی است که از سنخ هستی‌شناسی‌اند. به عبارتی، هستی‌شناسی متوقف بر گزاره‌های نظری معرفت‌شناسی است و معرفت‌شناسی مبتنی بر گزاره‌های بدیهی هستی‌شناسی است.

۲-۱۳. شبهه دوم

پاسخ شبهه اول، خود شبهه دیگری را به دنبال دارد و آن این است که در این صورت هستی‌شناسی متوقف بر معرفت‌شناسی خواهد بود و این یعنی دانش معرفت‌شناسی از مبادی تصدیقیه فلسفه خواهد شد، حال آنکه تأکید فلاسفه بر این است که فلسفه بر هیچ علمی متوقف نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۵).

پاسخ: نیاز استدلال فلسفی به اصول منطقی و شناخت‌شناسی از قبیل نیاز مسائل علوم به اصول موضوعه نیست، بلکه نیاز ثانوی و نظیر نیاز قواعد این علوم به خود آن‌هاست؛ پس فلسفه برای حصول علم به علم و مضاعف کردن علم به منطقی و معرفت‌شناسی نیازمند است؛ یعنی از جهت حصول تصدیق دیگری، که متعلق به گزاره‌های فلسفی است، محتاج آن‌هاست (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۱۵۹/۱).

۱۴. نتیجه

با توجه به غایت معرفت‌شناسی، هیچ اندیشمندی از دانش معرفت‌شناسی بی‌نیاز نیست؛ زیرا ملاک اعتبار گزاره‌ها، که مهم‌ترین مؤلفه هر علمی است، در این دانش بررسی می‌شود و لذا تا مسئله «امکان رسیدن به معرفت یقینی و مطابق با واقع» حل نشود، تمام تلاش‌های علمی بیهوده خواهد بود.

در این دانش، از خود علم و معرفت از آن جهت که حکایتگر واقع است به غرض تعیین صدق و کذب آن‌ها، به روش عقلی - تحلیلی بحث می‌شود؛ لذا با دانش‌های دیگری همچون فلسفه، هستی‌شناسی علم، روان‌شناسی ادراک، فلسفه علم و حتی منطقی تداخل نمی‌کند.

خلاصه مسئله ارزش شناخت که مهم‌ترین ثمره این دانش است این شد که از میان معلومات مختلف انسان، معلومات حضوری از ارزش کامل و معتبری برخوردارند و معلومات حصولی تصوری، اعم از بدیهی و نظری، به جهت اینکه اساساً مدعی کشف واقع نیستند، خارج از مسئله ارزش شناخت‌اند. ارزش گزاره‌های نظری در گرو صدق گزاره‌های پایه، یعنی بدیهیات، است؛ لذا نقطه اصلی



چیستی «معرفت‌شناسی» و تمایز آن از دانش‌های همگن، با تأکید بر مهم‌ترین ثمره آن

مسئله «معیار صدق» تعیین ملاک معتبر بودن و مطابق با واقع بودن بدیهیات است که با ارجاع به علوم حضوری مطابقت و صحت آن‌ها احراز و ثابت شد.

۱۵. پیشنهاد پژوهشی

راه‌حل طرح‌شده در این مقاله با چند سؤال مهم روبه‌روست که نیاز است در پژوهش‌های مستقل دیگری بررسی شود:

- علوم حضوری، که مصحح صدق گزاره‌های بدیهی‌اند، علاوه بر شخصی بودن، امری درونی‌اند؛ چگونه به تحقق مصداقی از گزاره‌های بدیهی در خارج معرفت پیدا کنیم؟
- در علوم حضوری، خطایی که از سنخ خطای علوم حصولی باشد، معنا ندارد، اما خطا در تفسیر و تعبیر ممکن است، چگونه از این خطا جلوگیری می‌شود؟
- سخن دیگران در خصوص «معیار صدق» و «ارزش شناخت» چیست؟
- آیا می‌توان تمام اصول عقاید شیعه را با مبنای مبنای‌گروی، به علم حضوری ارجاع داد؟
- یک معرفت، در صورت عدم ارجاع، بهره‌ای از اعتبار و درجه‌ای از ارزش را داراست یا به‌صورت کلی از اعتبار ساقط می‌شود؟

منابع

۱. ابوالحسنی صحرارودی، محمدامین (۱۳۹۲) قسبات الیقین؛ نگرشی تحلیلی بر باب برهان، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲. الحیدری، السید الرائد (۱۳۸۷)، القرر فی شرح منطق المظفر، ج ۱-۳، قم: ذوی القربی.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰)، تبیین براهین اثبات خدا، تحقیق حمید پارسانیا، قم: اسراء.
۴. _____ (۱۳۷۴)، شناخت‌شناسی در قرآن، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۵. _____ (۱۳۹۰)، شریعت در آینه معرفت (بررسی و نقد نظریه قبض و بسط تنویریک شریعت)، تحقیق حمید پارسانیا، قم: اسراء.
۶. حبیبی، رضا (۱۳۹۴)، درآمدی بر فلسفه علم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۷. حسین‌زاده یزدی، محمد (۱۳۹۶)، جستاری فراگیر در ژرفای معرفت‌شناسی، قم: حکمت اسلامی.
۸. _____ (۱۳۹۴)، منابع معرفت، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۹. _____ (۱۳۸۵)، پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۰. حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۸)، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، تصحیح محسن بیدارفر، قم: بیدار.
۱۱. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۰)، فلسفه‌های مضاف، ۲ ج، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. دادخواه، ابراهیم (۱۳۹۵)، شک‌گرایی و نسبی‌گرایی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۳. رضایی، مرتضی و احمدحسین شریفی (۱۳۸۶)، درآمدی بر معرفت‌شناسی (دروس استاد غلامرضا فیاضی)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۴. شیرازی، صدرالدین محمد (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۸)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۵ ج، مقدمه و پاورقی شهید مطهری، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۶. _____ (۱۳۹۰) نه‌ایة الحکمة، تصحیح غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۷. فتحی‌زاده، مرتضی (۱۳۸۴)، جستارهایی در معرفت‌شناسی معاصر، قم: کتاب طه.
۱۸. فنایی اشکوری، محمد (۱۳۸۸)، علم حضوری؛ سنگ‌بنای معرفت بشری و پایه‌ای برای معرفت‌شناسی و مابعدالطبیعه متعالی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۹. قمی، شیخ عباس (۱۳۸۹)، مفاتیح الجنان، قم: قیام.
۲۰. معلمی، حسن (۱۳۹۰)، معرفت‌شناسی، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۲۱. _____ (۱۳۸۸)، نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه غرب، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۲. مصباح، مجتبی و عبدالله محمدی (۱۳۹۸)، معرفت‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.



چیستی «معرفت‌شناسی» و تمایز آن از دانش‌های همگن، با تأکید بر مهم‌ترین ثمره آن

۲۳. مصباح، محمدتقی (۱۳۷۸) آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

۲۴. ——— (۱۳۹۵) هم‌اندیشی معرفت‌شناسی، تدوین و نگارش محمد سربخشی، قم: مؤسسه آموزشی و

پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، کلیات علوم اسلامی (منطق و کلام)، قم: صدرا.